

نقد و بررسی کتاب

مقایسه ساختاری و محتوایی قرآن کریم و حدیث

• سیدعلی آقایی

■ القرآن و الحدیث؛ مقارنه اسلوبیه
■ ابراهیم عوض
■ قاهره: مکتبه زهراء الشرق



کاملاً جدید بوده و پیش‌تر سابقه نداشته است. البته اصل مدعا که اسلوب قرآن کریم و حدیث متفاوت است، بارها تکرار شده، ولی کسی برای اثبات آن بررسی جامعی صورت نداده است و همگان به بیان صرف مدعا بسنده کرده‌اند. از آن جمله می‌توان از باقلانی یاد کرد که در کتاب اعجاز القرآن گفته است: «وقتی خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان پیامبر(ص) را با نظم قرآن کریم مقایسه می‌کنیم، روشن می‌شود که تفاوت این دو، تفاوت کلام خدا و مردم است»^۱. مشابه همین از سوی مستشرقان نیز طرح شده است.^۲

در این کتاب ضمن بررسی تطبیقی و تفصیلی که میان جوامع حدیثی اهل سنت و قرآن کریم صورت گرفته، اختلافات و تمایزات وازگانی، ساختاری و نیز تعابیر به کار رفته در هر یک به تفکیک نمایانده شده، و برای هر بحث، شواهد فراوانی از روایات ذکر شده است. جالب اینکه نویسنده ادعان داشته که برای انجام چنین کار دشوار و طاقت‌فرسایی از نرم‌افزارهای رایانه‌ای که در حال حاضر به‌سهولت در اختیار محققان است، به سبب عدم توانایی در استفاده از رایانه، بهره‌ای نبرده و صرفاً بر حافظه و قوت باصراً خود اعتماد کرده است که این خود تحسین‌برانگیز است. در ادامه به اجمال

ابراهیم عوض پیش از این در کتابی به نام مصدر القرآن کریم؛ دراسة لشبهات المستشرقین و المبشرین حول الوحي المحمدي ضمن بررسی شخصیت پیامبر(ص) و تحلیل مضمونی و متنی قرآن کریم و مقایسه میان عقاید و عبادات و شرایع موجود در قرآن کریم با آن چه در کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان یا دیگر ادیان منطقه خاورمیانه وجود داشته است، کوشیده بود ثابت کند برخلاف ادعای خاورشناسان که مطالب قرآن کریم را برگرفته از ادیان پیش از خود فرض کرده و در نوشته‌های خود سعی بر آن داشتند تا شواهدی برای اثبات مدعای خود فراهم آورند، قرآن کریم نمی‌تواند ساخته و پرداخته محمد[ص] باشد. او در کتاب حاضر، از زاویه‌ای متفاوت به موضوع سابق نگریسته و در این راستا گامی فراتر نهاده است. نویسنده با مقایسه ساختاری میان قرآن کریم و حدیث نبوی و نشان دادن اختلاف بسیار زیاد میان این دو، شاهدی دیگر بر مدعای پیشین خود فراهم آورده است؛ چه هر نویسنده‌ای سبک نگارش خاص خود را دارد و وجود اختلاف بین این دو متن، خود حاکی از سرچشمه‌های متفاوت این دو است. این رویکرد مقایسه‌ای میان قرآن کریم و حدیث، رویکردی



ما می‌دانیم که کفار به او این اتهام را زدند، ولی هیچ‌گاه پیامبر(ص) چنین استدلال نکرد که «اسلوب سخن من با قرآن کریم متفاوت است». از این گذشته، آیا می‌توان فرض کرد که پیامبر(ص) عمداً و به مدت ۲۳ سال دو شخصیت کاملاً متفاوت از خود بروز دهد؟ چنین چیزی محال به نظر می‌رسد.

ابراهیم عوض با دسته‌بندی موضوعی واژگان، کاربرد آنها را در قرآن کریم و حدیث با هم مقایسه کرده است (ص ۹-۱۳۰) که در جدول ۱ به اختصار گزارش شده است.

مثلاً در میان خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها، واژه «خُبْز» (نان) که غذایی جهانی است و غنی و فقیر از آن بهره می‌برند، فقط یک‌بار در قرآن کریم، آن هم در سیاقی که به پیامبر(ص) و خوراک او حتی جزیره‌العرب مربوط نیست^۲، به کار رفته است. یا واژه «تمر» (خرما) اصلاً در قرآن کریم نیست، با اینکه به‌طور قطع خوراک اصلی پیامبر(ص) و اغلب اعراب در آن زمان بوده است. نهی پیامبر(ص) از نوشیدن بسیاری از مسکرات که در جزیره‌العرب شایع بوده، در روایات نبوی دیده می‌شود، حال آنکه در قرآن کریم تنها واژه «خمر» آمده^۳ که لفظی عام و شامل همه مسکرات است. درباره وعده‌های غذایی نیز جز کلمه «غداء» که آن هم در سیاق داستان موسی(ع) آمده^۴ و ربطی به زندگی روزمره پیامبر(ص) ندارد، در قرآن کریم کلمه‌ای نیست ولی در احادیث، واژگان گوناگون آن هست.

با اینکه درباره پوشیدنی‌ها الفاظی چون «قمیص»^۵، «سراییل»^۶، «تیاب»^۷، و «نعلین»^۸ در قرآن کریم آمده است، ولی واژگانی که در روایات به کار رفته بسیار بیش‌تر است. برای این منظور کافی است خواننده به ابواب طهارت، صلات، حج، عمره، لباس و زینت در کتب سنته و دیگر کتب روایی اهل سنت مراجعه کند، تا انبوه روایات وارد شده درباره احکام البسه مختلف را ببیند. همین موضوع درباره زیورات نیز صادق است. در قرآن کریم تنها کلمه «زینة» به معنای عام آمده است^۹، ولی به مصادیق آن هیچ

فصول مختلف کتاب گزارش شده و نمونه‌هایی برای هر یک از مباحث ذکر شده است.

۱. واژگان؛ ابراهیم عوض در این بخش واژگانی را بررسی کرده است که از لحاظ فرهنگی در زمان پیامبر(ص) کاربرد فراوان داشته و در احادیث به کرات به کار رفته‌اند، ولی در قرآن کریم هیچ اثری از آنها نیست.

پیش‌فرض آن است که اگر منشأ و سرچشمه دو متن یکسان باشد، الفاظ اصلی و کلیدی که به وفور در یکی دیده می‌شود، در متن دیگر نیز با بسامدی مشابه یافت شود؛ خصوصاً در مورد قرآن کریم و حدیث نبوی که هر دو متعلق به زمان واحد و شرایط فرهنگی-اجتماعی یکسان بوده و موضوعاتی که در آنها طرح شده نیز مشابه است. اما با بررسی نویسنده معلوم می‌شود که بسیاری از الفاظ متداول در احادیث که با زندگی روزمره و فعالیت‌های اجتماعی، نظامی و فرهنگی و فراتر از آن، با مسائل دینی و عبادی پیوندی وثیق دارند، در قرآن کریم به کار نرفته‌اند. با این قیاس، فرق اساسی میان حدیث نبوی و قرآن کریم روشن می‌شود. بدین ترتیب نویسنده، این‌گونه استدلال کرده است که اگر قرآن کریم ساخته پیامبر(ص) است، آیا معقول است که برای او دو شخصیت متمایز در نظر گرفته شود که یکی در قرآن کریم بروز یافته و دیگری در روایات منقول از او تجلی کرده باشد؟ این امر طبیعی نیست، به‌ویژه که می‌دانیم در بسیاری مواقع، سوره‌های قرآن کریم بلافاصله پس از پرسش یا حادثه‌ای نازل شده است. بنابراین، نمی‌توان چنین فرض کرد که پیامبر(ص) عمداً دو سبک و شیوه متفاوت اختیار کرده و یکی را در قرآن کریم و دیگری را در روایات به کار بسته است؛ چون اصلاً فرصت چنین کاری نداشته است. فرضاً که پیامبر(ص) عمداً این شیوه دوگانه را اتخاذ کرده باشد، غرض او چه بوده است؟ آیا می‌خواست کفار به او تهمت زنند که قرآن کریم ساخته اوست؟ ولی



و شرافت خانوادگی نیز صادق است که در قرآن کریم (برعکس روایات) ردی از آنها نیست. یکی دیگر از سنت‌های رایج در دوران جاهلیت که به زمان پیامبر(ص) و پس از آن نیز کشیده شد، نقشی بود که شاعران در مدح یا هجو سایرین به عهده داشتند. اما از ریشه مدح و هجا هیچ واژه‌ای در قرآن کریم نیامده است. از دیگر امور روزمره اجتماعی نظیر دید و بازدید، ملاقات بیماران، کفن و دفن مردگان و گریه و زاری بر ایشان می‌توان یاد کرد که قرآن کریم اصلاً متعرض این موضوعات نشده و در نتیجه الفاظ مربوط به آنها نیز در آن دیده نمی‌شود.

یکی دیگر از مسائلی که پس از هجرت بسیار زیاد اتفاق افتاده است، جنگ‌های پیامبر(ص) با مشرکان و دشمنان اسلام است. با این حال، قرآن کریم تقریباً از واژگان جنگی، اعم از اقسام سپاه، اقسام اسلحه، ادوات دفاعی و نظایر آن خالی است. البته اگر کسی پیش‌تر آیات قرآن کریم را نخوانده باشد، ممکن است چنین گمان برد که قرآن کریم از سخن گفتن درباره جنگ پرهیز داشته است؛ ولی این‌گونه نیست، چراکه بسیاری از آیات درباره جنگ‌های پیامبر(ص) و اقوام پیشین نازل شده است. بنابراین، این تفاوت در نحوه به کارگیری واژگان است. جالب اینکه بسیاری از الفاظ جنگی قرآن کریم در سیاقی آمده که به جنگ مربوط نیست.^{۱۶} اما در روایات تعبیر مختلف و متعددی از ابزار و ادوات و اصطلاحات جنگی دیده می‌شود.

شاهد دیگر، مسائل دینی است که علی‌رغم تأکید بسیار زیاد بر آنها در روایات، لفظ آنها در قرآن کریم نیامده است که نویسنده، مثال‌های متعددی برای آنها ذکر کرده است. ابراهیم عوض، علاوه بر نمونه‌هایی که عیناً کاربرد شرعی و دینی دارند، فهرستی مفصل از واژه‌ها و مشتقات آنها ذکر کرده است که با مفاهیم دینی مرتبطاند ولی با این حال فقط در احادیث نبوی به کار رفته و در قرآن کریم وارد نشده‌اند (ص ۸۰-۱۳۰).

اشاره‌ای نشده است. جالب این است که دست‌کم در دو ماجرا در زمان پیامبر(ص)، «قلاده» (گردن‌بند) نقشی جدی داشته است^{۱۱}، با این حال در آیات نازل شده در این باره هیچ اشاره‌ای به آن نشده است. البته واژه «أساور» و مفردش «أسورة» در سیاق سخن از بهشتیان جمعاً پنج‌بار در قرآن کریم تکرار شده است.^{۱۲}

مثال دیگر، اوقات و زمان‌هاست. در قرآن کریم از اسامی روزهای هفته فقط جمعه^{۱۳} و سبت^{۱۴} (شنبه) و از ماه‌های سال، تنها رمضان^{۱۵} ذکر شده‌اند؛ برعکس در احادیث به مناسبت‌های گوناگون ایام هفته و ماه‌ها یاد شده‌اند.

نمونه دیگر واژگان مربوط به ویژگی‌های طبیعی جزیره العرب است. با اینکه موضوع، زمان و مکان نزول قرآن کریم و صدور روایات نبوی یکسان است، ولی بسیاری از کلماتی که بیان‌گر اوضاع طبیعی جزیره العرب است، در قرآن کریم موجود نیست. مثلاً از کلماتی که حاکی از طبیعت بیابانی آن جاست، تنها «کئیب»^{۱۶} (تپه شنی)، آن هم در سیاق وصف حوادث روز قیامت، به کار رفته است. زندگی و کشاورزی بیابان‌نشینان بیش از آنکه وابسته به رودخانه‌ها باشد، به بارش باران بستگی دارد. به همین سبب دو واژه «خصب» (پرآبی) و «جدب» (خشکسالی) کلماتی کلیدی در زندگی روزمره آنان محسوب می‌شود؛ زیرا این دو، معادل زندگی و مرگ است. با این حال از این دو واژه در قرآن کریم (برخلاف روایات) خبری نیست.

در زمینه مسائل اجتماعی نیز این اختلاف مشهود است. مثلاً عصبیت قبیله‌ای، نقشی اساسی در زندگی جامعه جزیره العرب در زمان پیامبر(ص) بازی می‌کرده است، ولی اگر قرآن کریم را بررسی کنیم هیچ اثری از آن یافت نمی‌شود مگر دو کلمه «عُصبة»^{۱۷} (مجموعه افراد) و «عصیب»^{۱۸} (شدید) که به موضوع مورد بحث مربوط نیستند. در مقابل در روایات، شواهد فراوانی از مشتقات این کلمه هست. نظیر همین موضوع درباره غیرت عربی و اهمیت حسب و نسب



جدول ۱: واژگانی که فقط در احادیث آمده است.

موضوع	واژه در روایات نبوی	واژه در قرآن کریم
خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها	خوردنی‌ها: آقط (پنیر)، تمر (خرما)، ثرید (نوعی غذای مطبوع پیامبر(ص))، جبن (پنیر)، خبز (نان)، دُبَاء (کدو)، دقیق (آرد)، زبد (کره)، سمن (روغن)، سَویق (آرد)، قَدید (گوشت).	خبز
	نوشیدنی‌ها: بِنَع (شراب عسل)، بُسْر (شراب خرما)، زَبیب (شراب کشمش)، زَهُو (شراب انگور)، فَضیح (شراب انگور)، مِزْر (آبجو)، نَبید (شراب انگور).	خمر
	وعده‌های غذا: فطور (صبحانه)، غداة (ناهار)، عشاء (شام)، سحور (سحری).	غداء
	ظروف غذاخوری: صفحه (سینی)، بُرْمَة (دیگ سنگی)، قِصْعَة (کاسه)، قَدَح (پیمانه)، قَعْب (کاسه).	کأس ^۱
	افعال خوردن: شَبَع (سیرشدن)، رَوی (سیراب‌شدن).	-
	ابزارها: رَحی (سنگ آسیاب) و فعل مربوط به آن دار یدور.	-
پوشیدنی‌ها	لباس‌ها: رداء، ازار، بُرد (عبا)، بُرنس (کلاه)، قَمیص، کِساء، طمر، شِعَار، دِثَار، جُبَّة، حَبْرَة (عبای یمنی)، حُلَّة، سروال، ثیاب، عمامة، قَلنس (کلاه)، خَف (کفش)، مَنَدیل (دستار).	قمیص، سراپیل، ثیاب، نعلین
	زیور و زینت و لوازم آرایش: شَعَث، مُشَط (شانه)، مَرَاة، کَحَل (سرمه)، خَضَاب، مِیل، وَرَس (سرخاب)، زَعْفَران، خَاتَم ^۲ ، خُرْص (حلقه طلا)، طَوْق (گردن‌بند)، قُرْط (گوشواره)، قَلَادَة ^۳ (گردن‌بند).	زینة، أساور (أسورة)
	عطرها: أَلُوَة، حَنَوط، خَلُوق	-
زمان	ایام هفته و ماه‌ها: سبت، احد، اثنین، ثلاثاء، أربعاء، خمیس، جمعه و رجب، جُمادی، شَعْبان، ذی‌الحجة، رمضان، محرم.	جمعه، سبت، رمضان
	مراحل عمر: شباب (جوانی)، هَرَم (پیری).	-
	فصول سال: ربیع، صیف، خریف، شتاء	شتاء و صیف ^۴
	اعیاد: عید الفطر، عید الاضحی.	عید ^۵

ذراع ^۶	مقیاس طول و مساحت: ذراع، شبر، باع، میل، فرسخ، قیراط.	مقیاس ها و پیمانه ها
قنطار ^۷ ، میزان (موازين) ^۸ ، مکیال (کیل) ^۹	پیمانه ها: نش، اوقیه، رطل، قنطار، کفّه، صاع، عَرَق، فَرَق، قَدَح، مَدّ، مُدّی، وَسَق.	
کثیب، صخره	بیابان: بادیّه، فلاّه، تل، رمل، صخره.	محیط و طبیعت خارجی
-	بارندگی و خشکسالی: خصب، جذب.	
جمل، بقر، غنم، ایل، حمیر، ذئب، قسوره، هدهد، غراب، نحل، نمل.	حیوانات، پرندگان و حشرات: ضیح، فهد، اَسَد، نعامه، قِطَاة، ثعلب، اَرنب، جُرذ، ضَبّ، جُعَل، هِرّه، ثور، عصفور، صُرَد، نُغیر، ... ^{۱۰} !	
-	تعصب قبیله ای: عصبیه.	مسائل اجتماعی
-	نسب: حسب، عرض، شرف، غیرت.	
-	مدح و هجو شعرا	
زیارت (زرتم) ^{۱۱}	دید و بازدید (زیارت) و عیادت مریض (عاد یعود).	
-	مردگان و نوحه خوانی بر آنها: قبض، دفن، نیاچه، جنازه.	
-	ضرب و شتم دیگران: لطم الوجوه، شقّ الجیوب.	
جند، جنود، سابغات ^{۱۲}	جیش، سریه، غازیّه، نُشَاب، درع، رَمَح، سیف، رایه، سهم، رمیه، سلّ، قوس، لواء، نبِل، ...	سنگ
-	نیت، وضوء، سواک، تشهُد (در نماز)، حُطْبَة (از ارکان نماز جمعه و نماز عیدین)، فطور و سحور (در روزه)، تلبیه، اهلال، احرام و اضحیه (در مناسک حج)، مَحْرَم (در ازدواج). أمیر، باس، بارک، تمیمه، اثنی، جَبْن، جِدّه، حقر، احتکر، حَمّی، خادم، اختلس، خَیْر و استخار و خیار، داء و دواء، راجع، رخصه، رفق، رُقیه، زوی، مسأله، ستر، سقط، سهر، سهل، شبهه، شَرَط، صحّ، صنف، ضالّه، ظلف، اَظَلّ، مَظلمه، عتق، عُرْس، عقیف، عافی، عافیّه، عامّه، غبط، غَشّ، فُحش، فَقَّأ، أَفلس، قاده، کسر، منزله، انتھک، همّ، هان (هون).	مسائل دینی

غالباً اشاره به سنت پیامبر(ص) دارد. گاه این تفاوت در آن است که برخی از واژگان در قرآن کریم به صورت مفرد و در روایات به صورت جمع به کار رفته است یا برعکس (ص ۱۳۱-۱۵۸)؛ در بسیاری موارد، دو کلمه خاص در روایات با هم (و هم‌زمان) به کار می‌روند، حال آنکه این دو در قرآن کریم هیچ‌گاه با هم نیامده‌اند (ص ۱۵۹-۱۷۷). نمونه دیگر، واژگانی هستند که از لحاظ ظاهر میان قرآن کریم و حدیث نبوی مشترک‌اند، ولی سیاقی که در آن به کار رفته‌اند و معنای حاصل از آنها با هم اساساً متفاوت است (ص ۱۷۸-۲۱۰)^{۳۲}. گزارش مختصر این واژگان در جدول ۲ آمده است.

گاهی اوقات نحوه کاربرد الفاظ در قرآن کریم و روایات با هم متفاوت است. یعنی با اینکه از یک ریشه، هم در قرآن کریم و هم در حدیث واژه‌ای یافت می‌شود، ولی تفاوت‌های صوری و معنایی میان این دو، کاربردی متمایز و سبکی متفاوت ایجاد می‌کند. مثلاً: کلمه «حدود» در قرآن کریم ۱۴ بار به معنای احکام الهی (یعنی اوامر و نواهی) به کار رفته است اما در احادیث، بارها به معنای عقوبت و مجازات گناهانی نظیر حد زنا، حد قذف، حد قتل و... آمده است. نمونه دیگر واژه «سنة» است که در قرآن کریم به عنوان سنت الهی و به معنای نظام خلقت و آفرینش به کار رفته است، در حالی که در احادیث

جدول ۲: واژگانی که در قرآن کریم و حدیث به کار رفته، ولی معنا یا شیوه کاربرد آنها متفاوت است.

تفاوت	واژه در روایات نبوی/قرآن کریم
مفرد و جمع	أرض/أرضون، إصبع/أصابع، أمين/أمناء، بَدَنَة/بُدن، بركة/بركات، ابن آدم/بنی آدم، بهیمة/بهائم، ثوب/ثياب، حبيب/أحباء، حُرمة/حُرّمات، حق/أحقوق، خُلُق/أخلاق، درهم/درهم، رزق/أرزاق، روح/أرواح، سكران/سُكّاری، صبی/اصبیان، صف/أصفوف، صالحة/صالحات، صُورة/أصُور، طاغوت/طاوغیت، ظلمة/ظلمات، عمود/عَمَد و عماد، فتنة/فِتَن، قوم/أقوام، متكبر/متكبرون، وَثَن/أوْثان. أخيار/أخيار، سفك دم/دماء، سكرة/سكرات الموت، اشرار/شرار، عبادی/عبدی، عمال/عاملون. ^{۳۳}
جفت واژگان	أجر- وِزر، أجل- عاجل، بغض- حَب، جدّ- هزل، خزان- مفاتيح، دماء- أموال، ديار- درهم، رياء- سمعة، سؤال- عطاء، شعر- بَشْر، صبر- احتساب، ظَهْر- بطن، عهد- ميثاق، غم- سلم، وصل- أرحام، وفي- وعد.
سیاق و معنا	إمام، حدود، حرف، احتساب، رَبّ، رفع، سنة، طعن، ظهور، عثر، عظیم، قلم، مطر، هم، وجب، وطاء.



۲. تعبیرات. مشابه آن چه دربارهٔ واژگان گفته شد، در مورد تعبیر قرآنی و حدیثی نیز صدق می‌کند. به عبارت دیگر تعبیری در قرآن کریم به کار رفته که مشابه آن در احادیث دیده نمی‌شود و برعکس. هم‌چنین تعبیری وجود دارند که مشترکاً در قرآن کریم و حدیث آمده‌اند، ولی ساختار یا نوع کاربرد آنها با یکدیگر اساساً متفاوت است (ص ۲۱۱-۴۰۵).
- مثال نوع اول عبارت «جَنَاتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» است که ۳۵ مرتبه در قرآن کریم تکرار شده است، ولی در حدیث نبوی نیامده است. در ذیل، تعبیری که صرفاً در قرآن کریم آمده فهرست شده‌اند:
- صرّفنا الآيات/نفضّل الآيات
– و من آیاته (أن)...
– إنّ فی ذلك لآية/لآيات...
– (كذلك) یبین الله لكم آیاته...
– جحد/یجحد آیات الله/بآياتنا، کذب باياته/کذبوا بآياتنا/بآيات ربهم...
- ما یأتیهم من... الا...^{۳۴}
– ما سألتکم/لا أسألکم من أجر/علیه من أجر/علیه أجر^{۳۵}
– فأتی یؤفکون
– تُتلى علیهم آیاتنا
– مَثْوَى الْكَافِرِينَ/الْمُتَكَبِّرِينَ/الظَّالِمِينَ
– فاصبحوا فی دارهم/دیارهم جائمین
– یجادل فی (آیات) الله
– جنات تجری من تحتها الانهار
– لقد جئت شیئاً.../إِذَا جَاء وَعَد.../جاءکم... من ربکم
– متاع(ل) إلى حین/متّناهم إلى حین
– لهم خزی فی (الحیة) الدنيا/لهم فی الدنيا خزی
– خسروا أنفسهم/أوْثک هم الخاسرون
- لا تتبعوا/من يتبع خطوات الشيطان
– أعبد الله مخلصاً له الدين^{۳۶}
– یحکم/یفضّل/یتقضى بینهم (یوم القيامة) فیما (هم/كانوا) فیهِ یختلفون
– لاخوف علیهم و لا هم یحزنون
– ما أدراک ما...^{۳۷}
– ذلک أدنی أن...
– اذکروا (نعمة الله علیکم) إذ...
– إن یشأ یدهبکم
– ألم تر أنّ/إلی/کیف...، ألا ترون...، ولو ترى إذ...
– إلی الله ترجع الامور، إلیه/إلینا/إلی ربکم ترجعون/یرجعون، ثم إلی ربکم/إلی الله/إلیه/إلینا مرجعکم/مرجعهم
– مما رزقناهم ینفقون / أنفقوا مما رزقناهم
– یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
– جاءتهم/آتیهم/تأتیهم/تأتیکم رسلهم/رسلکم/رسلنا بالبینات
– زین لهم(هم)...
- لولا کلمة سبقت من ربک...
– صدّوا عن السبیل، ضلّوا (عن/سواء) السبیل
– سحر مبین/ساحر علیهم^{۳۸}
– یسارعون فی الخیرات
– إنّ الله/ والله سریع الحساب
– ... اساطیر الأولین
– جعل الله لكم اللیل لتسکنوا فیهِ
– سلطان(ل) مبین(ل)/ما نزل الله بها من سلطان/لم ینزل به سلطاناً
– لن/لا تجد لسنة الله/لستتنا تبدالاً/تحویلاً
– ساء(ت)/.../ساء ما (كانوا)...
- تعرفهم بسیماهم



- استوی علی العرش
- سیروا فی الأرض فانظروا/ أفلم یسیروا فی الأرض فینظروا
- كيف كان عاقبة الـ...
- الذین أشركوا
- اشتروا/ یشترون به ثمناً قليلاً
- فی شكٍ مُرِيب
- إنَّ الله علیم بذات الصدور
- مصدقاً لما بین یدیه/ تصدیق الذی بین یدیه
- تابوا... و أصلحوا
- آمن و عمل صالحاً/ آمنوا و عملوا الصالحات
- مسّه الضرّ/ مسّ أباء السراء و الضراء
- فی ضلال مبین
- فی طغیانهم یعمهون
- ما ربک/ أن الله لیس بظلام للعبید
- إن یتبعون الا الظنّ
- لاتعتوا فی الأرض مفسدین
- إن الشیطان لکم/ لکما عدو مبین
- أفلاتعقلون/ لعلکم تعقلون، ولكنّ اکثر الناس لایعلمون/ بل
اکثرهم لایعلمون
- ما ربک/ الله بغافل عما تعملون
- الذین أوتوا العلم
- من أظلم ممن افتری علی الله کذباً/ یفترون علی الله
الکذب
- إنهم کانوا/ إنکم کنتم قوماً فاسقین
- (إن/ لکن) کثیر(اً) منهم/ اکثرهم/ اکثرکم فاسقون
- یتنغون فضلاً من الله/ لیبتنغوا من فضله
- لعلکم تفلحون/ اولئک هم المفلحون
- ما قدمت یداک/ یداه/ أیدیکم/ أیدیهم
- أقسموا بالله جَهدَ أیمانهم
- قليلاً ما...
- أشدّ منّا/ منهم/ منکم قوّة
نویسنده نمونه‌هایی از تعابیری که تنها در احادیث به کار رفته نیز ذکر کرده است که البته بیش تر آنها را می‌توان در بخش واژگان گنجاند. مواردی چون «لا بد»، «اما بعد» و «بُعِثْتُ» که بارها در روایات به کار رفته‌اند.^{۳۹} اما نمونه جالب تعبیر «لا حول و لا قوّة الا بالله» است که علی‌رغم شهرت و کاربرد فراوان، در قرآن کریم نیامده است. آن چه در قرآن کریم آمده تنها یکبار و بدون لفظ «حول» است: «لا قوّة الا بالله»^{۴۰} (کهف: ۳۹). در روایات کاربرد هم‌زمان دو کلمه حول و قوّة نیز فراوان دیده می‌شود که باید به مثال‌های بخش واژگان افزوده شود. نمونه دیگر فعل «أرجو» است که به صورت متکلم بارها از زبان پیامبر(ص) صادر شده است، ولی در قرآن کریم اصلاً نیامده است.^{۴۱} مثال‌های دیگر از تعابیر صرفاً حدیثی عبارتند از:
- ستره الله/ ستر (الله) علیه
- من سرّه (أن) ... (فل) ...
- ألا تعجب (حون) إلی/ من ...
- یا معشر الـ ...
- حدیث عهد بـ ...



(ص ۴۰۶-۴۱۹).

۴. ترکیب‌های نحوی؛ پاره‌ای از ترکیب‌های نحوی مختص

روایات است و نشانی از آنها در قرآن کریم نیست (ص ۴۲۰-۴۸۳). از آن جمله ترکیب «ألا و...» است. در قرآن کریم بالغ بر ۴۰ بار «ألا» استفتاحیه آمده است، ولی پس از هیچ‌یک «و» نیامده است. درحالی‌که این ساختار شواهد متعددی در احادیث دارد. هم‌چنین «أما» استفتاحیه و «هالاً» تخصیصیه اصلاً در قرآن کریم به کار نرفته‌اند؛ حال آنکه نمونه‌های حدیثی آن فراوانند.^{۴۸} نمونه‌های دیگر این ساختارهای نحوی که صرفاً در احادیث به کار رفته‌اند، عبارت‌اند از:

- باب «اغراء و تحذیر»؛ مانند: «إياكم و الحسد».

- «لا... الا...»؛ ترکیب نحوی آن چنین است: لای نفی جنس که خبرش پس از «الا» و غالباً به صورت شبه جمله می‌آید. این ساختار غالباً در تشریح احکام به کار رفته است. مثلاً: «لا سبق الا فی خف أو حافر او نصل».

- أفعّل التفضیل + ما مصدریه + یكون + فعل مضارع از ماده افعال التفضیل؛ مثلاً: «إنَّ أخوف ما أخاف علی امتی الا شرک بالله».

- أفضل + مضاف‌الیه + خبر (مصدر/ افعال التفضیل)؛ مثلاً: «أفضل الجهاد کلمة عدل/ حق عند سلطان».

- خیر + مضاف‌الیه + خبر؛ مثلاً: «تزوّدوا فإن خیر الزاد التقوی».

- مامن + اسم نکره + نعت (غالباً جمله فعلیه به معنای شرط) + الا + فعل؛ مثلاً: «ما من أحد یموت الا ندم».

- کل + مضاف‌الیه معرفه + الا...؛ مثلاً: «کل امتی معافی الا المجاهرون».

- مای مصدریه همراه با افعالی غیر از دام و شاء؛ مثلاً: «العبد

امن من عذاب الله... ما استغفر الله».

- لا فَعَلَ (دعائی)؛ مثلاً: «لاصام من صام الأبد».

- رُبَّ + مبتدأ + خبر؛ مثلاً: «رُبَّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه».

گاهی نیز ساختاری که شواهد قرآنی اندکی دارد، بارها در روایات تکرار شده است. مثال آن کاربرد «ولو...» بعد از فعل امر در مقام تعیین حدّ ادنی برای حکم شرعی یا اخلاقی است. این اسلوب در قرآن کریم تنها در دو آیه به کار رفته است^{۴۹}؛ اما در روایات بسیار دیده می‌شود. نمونه دیگر: «جمال عدد و تفصیل معدود» است؛ مانند: «أربع من سنن المرسلین: الحیاء و التّعطر و السواک و النکاح». نمونه این ساختار تنها در سه آیه دیده می‌شود^{۵۰}. هم‌چنین تصغیر تنها یک‌بار، «رویداً»^{۵۱}، در قرآن کریم به کار رفته است اما کلمات مصغّر در روایات نبوی زیاد است.

در مواردی یک ساختار نحوی به دو صورت متفاوت در قرآن کریم و حدیث به کار گرفته شده‌اند. نمونه‌های آن در زیر آمده است:

- «أیما...»؛ ترکیب نحوی آن چنین است: «أی» مبتدا و مرفوع، مضاف به اسمی مفرد و نکره که موصوف به جمله‌ای فعلیه با فعل ماضی است. بین «أی» و مضاف‌الیه نیز «ما» قرار گرفته است. مثلاً: «أیما مسلم شهد له أربعة بخیر أدخله الله الجنة». این ترکیب در قرآن کریم نیست. بلکه در تنها موردی که در قرآن کریم آمده «أی» مفعول به و منصوب است و مضاف‌الیه آن نیز مثنی و معرفه است: «أیما الأجلین قضیت فلا عدوان علی»^{۵۲}.

- إذا + فعل ماضی و فاعل (أحدکم/ إحداکن) + فعل مضارع طلبی به عنوان جواب شرط؛ مثلاً: «إذا عطس أحدکم فلیقل الحمد لله». درحالی‌که در کاربرد قرآنی آن اولاً فاعل همواره ضمیر یا اسم جنس ذواللام است و ثانیاً جواب شرط غالباً فعل امر است. مثلاً: «فإذا قضیتم مناسککم فادکروا الله...»^{۵۳}.

- «علیکم...»؛ که در آن علیکم به عنوان فعل امر عمل



حدیث آخر.

۵. قسم؛ به گفته نویسنده، برخی از مستشرقان مدعی شده‌اند

که اسلوب قسم در قرآن کریم به تقلید از سبک رایج قسم در میان اقوام عرب‌زبان یا کاهنان بوده است. اگر این ادعا صحیح می‌بود، باید سبک و اسلوب اقسام در قرآن کریم با اسلوب به کار رفته در احادیث نبوی شباهت می‌داشت؛ درحالی که برعکس، این دو بسیار با هم متفاوتند که ابراهیم عوض، مواردی را نشان داده است (ص ۴۸۴-۴۹۸). مثلاً قسم به لفظ جلاله «الله» برخلاف قرآن کریم که تنها یک‌بار و آن هم از زبان کفار در روز قیامت ذکر شده^{۶۰}، در روایات فراوان است. برعکس در قرآن کریم قسم به مظاهر طبیعی، روز قیامت، قرآن کریم و حتی حیات پیامبر(ص) بسیار است، در حالی که در حدیث نبوی از قسم به غیرخدا نهی شده است.^{۶۱} تفاوت دیگر آن است که در قرآن کریم بارها مقسم علیه حذف شده است، ولی چنین حذفی در حدیث نیست. هم‌چنین ساختار «لا أقسم» به‌عنوان ادات قسم و نیز تکرار و تتابع چند قسم مختص به قرآن کریم است. در حدیث نیز قسم‌هایی یافت می‌شود که در قرآن کریم وجود ندارد. مواردی چون: «والذی نفسی بیده»، «وربّ الکعبه»، «وربّ محمد»، «والذی بعث محمد» بارها در روایات پیامبر(ص) تکرار شده‌اند. در حدیث قدسی نیز عبارت «فوبعزتى و جلالى»/«فبعزتى» از زبان پروردگار آمده است، در حالی که مشابه آن در قرآن کریم تنها یک‌بار و از زبان ابلیس نقل شده است: «فبعزتک لأغوینهم أجمعین»^{۶۲}.

۶. اسامی خاص؛ یکی از مشخصه‌های قرآن کریم که آن

را نه تنها از حدیث بلکه از کتب مقدس (تورات و انجیل) متمایز می‌سازد، این است که تقریباً هیچ‌یک از اسامی خاص (به‌جز اسامی انبیاء) حتی نام معاصران پیامبر(ص) اعم از صحابه و کفار (به‌جز

می‌کند. مانند: «علیکم بالقرآن کریم فانه فهم العقل و نور الحکمة». در مشابه قرآن کریمی آن پس از علیکم، مفعول به بی‌واسطه آمده است: «علیکم أنفسکم»^{۵۴}.

- لام ابتداء+ أن مصدریه+ فعل مضارع...+ خبر (معمولاً کلمه خیر/أحب)؛ مثلاً: «لأن یؤدب الرجل ولده خیر من أن یتصدع بصاع». در مشابه قرآنی لام ابتدا نیامده و فاعل فعل مضارع نیز ضمیر است؛ مانند: «و أن تصوموا خیر لکم»^{۵۵}.

- «لولا أن...»؛ مثلاً: «لولا أنکم تذنبون لخلق الله خلقاً یذنبون فیغفر لهم». در حالی که در کاربرد قرآنی همواره مصدر مؤول بعد از لولا با «أن» مخففه و یک‌بار هم با «أن» ناصبه آمده است. مانند: «لولا أن یتبتاک لقد کدت ترکن الیهیم شیئاً قلیلاً»^{۵۶}.

- ذکر مخصوص به مدح و ذم در «نعم» و «بئس»؛ در حالی که در ۵۸ موردی که افعال مدح و ذم «نعم» و «بئس» در قرآن کریم به کار رفته، تنها یک‌بار مخصوص به ذم ذکر شده است: «بئس الاسم الفسوق بعد الایمان»^{۵۷} و در باقی موارد به ذکر فاعل بسنده شده است.

- لعل + اسم + أن + فعل مضارع؛ مانند: «لعلّ الله أن یصلح به بین فئتین من المسلمین». در حالی که در استعمال قرآنی لعل هیچ‌گاه بر سر خبر لعل «أن» داخل نشده است.

- «یوشک أن...»؛ مانند: «من یخالط الریبة یوشک أن یخسر». اما در ۲۴ بار استفاده قرآن کریم از افعال مقاربه، تنها کاد-یکاد به کار رفته است.

- گاهی اوقات این تفاوت‌ها چنان دقیق است که صرفاً با مقایسه موشکافانه و تیزبینانه قابل فهم و تشخیص‌اند. مثلاً در تعبیری چون «لنخرجنکم من أرضنا أو لتعودنّ فی ملتنا»^{۵۸} از قرآن کریم^{۵۹} و «لتأتیننّ بالبینة أو لأرمینک بالحجارة» از حدیث علی‌الظاهر تفاوتی دیده نمی‌شود. ولی با دقت در این دو تعبیر معلوم می‌شود که تهدید در کاربرد قرآنی اول ذکر شده و در



ابولهب و زید)، عرب یا عجم، و فراتر از آن، اسامی غزوات (به جز بدر و حنین)، اماکن و قبایل ذکر نشده‌اند و در عوض به ذکر برخی ویژگی‌ها و مشخصات آنها بسنده شده است^{۶۳} تا جایی که قدام در مباحث علوم قرآن کریم، فصلی با نام «مبهمات» قرآن کریم به این موضوع اختصاص داده‌اند و کوشیده‌اند تا آن شخص/اشخاص مورد نظر در آیات را معین کنند. به عقیده ابراهیم عوض، اگر ادعای مستشرقان که عموماً پیامبر(ص) را نویسنده قرآن کریم می‌دانند که مطالبی را از کتب مقدس اقتباس کرده و به زبان خود پرداخته است، صحیح باشد، باید در این ویژگی نیز از آنها پیروی کرده باشد. اما با مراجعه به بخش‌های مختلف تورات و انجیل روشن می‌شود که برعکس، اصرار زیادی وجود دارد که اسامی اشخاص، اقوام و مکان‌ها به‌طور دقیق مشخص شوند. بنابراین روشن است که قرآن کریم و کتب مقدس دست‌کم در این ویژگی با هم جداً اختلاف دارند. همین موضوع درباره حدیث نبوی نیز صادق است؛

یعنی بارها از افراد و قبایلی که با پیامبر(ص) ارتباط داشتند، و نیز مواضع و اماکن به نام یاد شده است. نویسنده یادآوری می‌کند که نظام اجتماعی دوران پیامبر(ص)، نظامی قبیله‌ای بوده است، ولی با این حال در قرآن کریم یک‌بار هم نام قبایل معاصر پیامبر(ص) (جز قریش آن‌هم یک‌بار؛ فیل: ۱-۲) ذکر نشده‌اند. این درحالی است که در سال نهم هجری نمایندگان قبایل مختلف عرب برای بیعت با پیامبر(ص) به مدینه وارد می‌شدند.

هم‌چنین غالباً داستان‌های قرآن کریم با عبارت «ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک» و مشابه آن ختم شده است که نظیر آن در احادیث نیست. گاهی اوقات در قصص قرآن کریم خطاب کلام راوی به مخاطب برمی‌گردد^{۶۴} یا اینکه به مخاطب یادآوری می‌شود که در زمان رخدادن داستان‌ها حضور نداشته است^{۶۵}. گاهی نیز بر موضع عبرت در داستان تأکید می‌شود^{۶۶} یا یکی از ارزش‌های اخلاقی را یادآوری می‌شود^{۶۷}. که البته مشابه هیچ‌یک از این موارد در نقل داستان‌های روایی نیست.

ویژگی دیگر در قصص قرآنی که آن را از احادیث متمایز می‌سازد، آن است که گاه چندین داستان پشت‌سر هم نقل می‌شود، چنانکه در سوره‌های مبارکه اعراف، یونس، هود، مریم، انبیاء، شعراء و عنکبوت دیده می‌شود. هم‌چنین در قصه‌های قرآنی پرش‌های زمانی کوتاه و بلند وجود دارد؛ گویی گوینده بخشی از مطلب را ناگفته باقی گذاشته تا مخاطب براساس آن چه گفته شده مابقی را حدس بزند^{۶۸}. به‌علاوه قرآن کریم در ذکر داستان‌ها به ذکر بخش عبرت‌آموز قصه بسنده کرده و از تفصیل جزئیات پرهیز کرده است. نیز در بسیاری موارد، نقل‌قول‌های مستقیم در میان نقل غیرمستقیم داستان قرار گرفته بی‌آنکه از الفاظی نظیر «قال»، «أجاب»، و... استفاده شود و گاه گوینده کلام هم مشخص نیست و به سیاق کلام حواله داده شده است^{۶۹}.

۷. قصص؛ یکی دیگر از موضوعاتی که ابراهیم عوض به بررسی آن پرداخته، مقایسه شیوه‌های به‌کار رفته در نقل قصص در قرآن کریم و حدیث است. اولین اختلاف، شیوه آغاز قصص است. قصه‌های قرآنی با یکی از ساختارهای زیر آغاز می‌شوند: «واتل علیهم...»^{۶۴}، «واضرب لهم مثلاً...»^{۶۵}، «هل أتاک حدیث...»^{۶۶}، «ألم یأتهم یأتکم...»^{۶۷}، «ألم تر...»^{۶۸}، «واذکر (فی

به جز این اختلافات ساختاری، از لحاظ محتوایی نیز قصه‌های زیادی در احادیث هست که در قرآن کریم هیچ اشاره‌ای به آنها نشده است. نظیر داستان اسراء و معراج پیامبر(ص) که جزئیات



سبک گفتار/نگارش او در دیگر کلمات صادر شده از او نیز تکرار شده باشد.

(ب) قرآن کریم از لحاظ ساختاری در سطوح مختلف واژگانی، نحوی و بلاغی با حدیث نبوی متفاوت است.

بنابراین: قرآن کریم و حدیث از دو منبع/نویسنده مختلف صادر شده‌اند و نمی‌توان نویسنده هر دو را یک نفر دانست.

اما مقدمات این استدلال قابل ایراد و اشکال‌اند و لذا نتیجه استدلال معتبر نخواهد بود. اشکالات مقدمات فوق به قرار ذیل است:

۱. ابراهیم عوض مقدمه «الف» را بدیهی فرض کرده است، زیرا هیچ بحث نظری در اثبات این مقدمه ارائه نکرده است. البته بدیهی است که پرداختن تفصیلی به این موضوع از حوصله این کتاب خارج است، ولی شایسته بود که نویسنده به آرا و نظریات مطرح در حوزه زبان‌شناسی و نقد ادبی در این زمینه اشاره می‌کرد و پشتوانه نظری برای مقدمه نخست خود فراهم می‌آورد.

۲. می‌توان گفت تلاش نویسنده در کتاب حاضر، فراهم آوردن شواهد متعدد برای اثبات مقدمه «ب» بوده است که الحق در این کار سنگ تمام گذاشته است. اما به نظر می‌رسد تلاش او در این باره نیز ناتمام مانده است. زیرا او در این مقدمه، مقدمه سومی (ج) را مفروض گرفته است و آن اینکه: احادیث منسوب به پیامبر(ص) در جوامع روایی اهل سنت (و در کتاب حاضر روایات موجود در کتب سنته) همگی عیناً گفته‌های پیامبرند. اما به نظر می‌رسد این فرض هم از سوی مسلمانان و هم از جانب خاورشناسان قابل تردید و تأمل است. این تردید از نقل به معنا در روایات تا موضوع جعل و احادیث ساختگی را دربر می‌گیرد. نویسنده بارها به این موضوع استناد کرده است که در قرآن کریم (یا حدیث)، فلان واژه یا فلان ساختار نحوی و بلاغی به کار نرفته است؛ در حالی که آن واژه یا ساختار، پیوندی تام با شرایط

آن در روایات آمده، ولی در قرآن کریم بسیار مجمل بر گزار شده است. نمونه دیگر داستان‌هایی است که پیامبر(ص) درباره وقایعی که در روز قیامت درباره خودش یا بعضی از پیامبران یا صحابه رخ می‌دهد، نقل کرده است.

نقد و بررسی کتاب

همان‌طور که در مقدمه مقاله اشاره شد، کتاب حاضر رویکردی بدیع در مقایسه ساختاری میان متن قرآن کریم و حدیث نبوی عرضه کرده که پیش‌تر سابقه نداشته است. نویسنده در این کتاب با ارائه شواهد فراوان و طبقه‌بندی نسبتاً مناسب مطالب کوشیده است، تبیین جامعی از نظریه خویش فراهم آورد و ظاهراً در این امر نیز توفیق داشته است.

اما با نگاهی عمیق به محتوای کتاب روشن می‌شود که آنچه نویسنده درصدد اثبات آن بوده و در جای‌جای کتاب بر آن تأکید کرده است، هم‌چنان قابل خدشه و ناتمام باقی مانده است. مشکل اصلی از آن‌جا ناشی می‌شود که نویسنده در فراهم آوردن پشتوانه نظری برای مدعای خود (که البته مقبول همه مسلمانان نیز هست) کوتاهی کرده است. گویی از نگاه او گردآوری حجم انبوهی از شواهد، نیاز به بحث نظری را مرتفع ساخته است. مدعای اصلی او در ردّ ادعای برخی از مستشرقان که قرآن کریم را برساخته پیامبر(ص) دانسته‌اند، اقامه شده است، که می‌توان آن را چنین صورت‌بندی کرد:

الف) هر نویسنده‌ای سبک گفتار/نگارش خاص خود را دارد که ناخودآگاه در آثار او رخ می‌نماید و او قادر نیست به‌عمد آن را پنهان دارد. بنابراین اگر دو متن از نویسنده واحدی باشند، ویژگی‌های سبکی یکسانی خواهند داشت. به‌عبارتی اگر مدعای مستشرقان صحیح باشد، یعنی پیامبر(ص)، قرآن کریم را از خود پدیدآورده و به‌گراف به خدا نسبت داده باشد، در این صورت باید



۹. طه: ۱۲.
۱۰. طه: ۸۷؛ نور: ۳۱ و ۶۰.
۱۱. نخست ماجرای زینب دختر پیامبر(ص) زمانی که در مکه بود گردن‌بندی که مادرش خدیجه به وی هدیه داده بود را برای پیامبر(ص) فرستاد تا وجه آزادی همسرش عاص بن ربیع باشد؛ و دیگری ماجرای عایشه در غزوه بنی‌مصطلق که به ماجرای افک مشهور است.
۱۲. زخرف: ۵۴؛ کهف: ۳۱؛ حج: ۲۳؛ فاطر: ۳۳؛ انسان: ۲۱.
۱۳. جمعه: ۹؛ البته در سیاق تشویق به نماز جمعه.
۱۴. بقره: ۶۵؛ نساء: ۴۷ و ۱۵۴؛ اعراف: ۱۶۳؛ نحل: ۱۲۴؛ که در همگی سخن از حرمت‌شکنی یهودیان از این روز است.
۱۵. بقره: ۱۸۵؛ که در مقام بیان زمان روزه است.
۱۶. مزمل: ۱۴.
۱۷. یوسف: ۸.
۱۸. هود: ۷۷.
۱۹. مثلاً: «رمح» (مائده: ۹۴) که در سیاق شکار در ایام حج آمده است؛ «قوس» (نجم: ۹) که به معنای مجازی و کنایه از نزدیکی به کار رفته است؛ «رجل» (اسراء: ۶۴) که مجازاً درباره سپاهیان شیطان به کار رفته است. به‌علاوه کلمات «جند» و «جنود» که تقریباً ۳۰ بار در قرآن کریم تکرار شده‌اند، همگی درباره سپاه جنگی نیستند، بلکه جنود آسمانی یا شیطانی را نیز شامل می‌شوند.
۲۰. صافات: ۴۵؛ واقعه: ۱۸؛ انسان: ۵ و ۱۷؛ طور: ۲۳؛ نبا: ۳۴.
۲۱. خاتم یک‌بار در قرآن کریم آمده (احزاب: ۴۰) که به معنای ختام و آخر است نه انگشتر.
۲۲. این کلمه در صورت جمع (قلائد) یک‌بار در قرآن کریم به کار رفته که به مربوط به قلاده قربانی حج است (مائده: ۲).
۲۳. قریش: ۲؛ البته در اشاره‌ای گذرا به کوچ تابستانی و فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن زمان دارد و از آنجا که آن ساختار در حدیث (یا قرآن کریم) به کار گرفته شده است چنین نتیجه گرفته است که اگر گوینده قرآن کریم و حدیث یک نفر (پیامبر(ص)) بود، چنین اختلافاتی در آن دیده نمی‌شد. اما از همین استدلال می‌توان علیه مقدمه «ج» بهره گرفت. یعنی وجود اختلافات سبکی و ساختاری میان قرآن کریم و حدیث حاکی از آن است که این دو متن به شرایط فرهنگی-اجتماعی متفاوتی، تعلق دارند و البته این نتیجه‌گیری خود مبتنی بر مقدمه دیگری است که هر متنی تحت‌تأثیر شرایط فرهنگی-اجتماعی زمان خود است و از آن رهایی ندارد.^۹ بنابراین چه بر مبنای نگاه افراطی برخی شرق‌شناسان که احادیث را یکسره جعلی و برساخته دورانی (دو قرن) متأخر از پیامبر(ص) می‌دانند و چه بر طبق نظر حدیث‌شناسان مسلمان که غالب روایات منقول از پیامبر(ص) را بر فرض صحت، نقل به مضمون و معنا تلقی می‌کنند، نمی‌توان از این انبوه شواهد برای اثبات مقدمه «ب» بهره گرفت یا دست‌کم، گردآوری شواهد صرف برای اثبات مدعای کتاب کافی نیست.
- پی‌نوشت:**
۱. باقلانی، اعجاز القرآن، ص ۲۹۱.
۲. رک. مدخل «قرآن» در دایرة‌المعارف اسلام، ویرایش دوم.
۳. یوسف: ۳۶.
۴. رک. بقره: ۲۱۹؛ مائده: ۹۰ و ۹۱.
۵. کهف: ۶۲.
۶. یوسف: ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۹۳.
۷. ابراهیم: ۵۰.
۸. حج: ۱۹؛ انسان: ۲۱؛ کهف: ۳۱؛ مدثر: ۴؛ نور: ۵۸؛ هود: ۵؛ نوح: ۷؛ نور: ۶۰.



- زمستانی قریش به طور سالانه.
۲۴. مانده: ۱۱۴؛ این یک مورد هم در سیاق سخن حواریون به عیسی (ع) وارد شده است.
۲۵. حاقه: ۳۲.
۲۶. آل عمران: ۱۴ و نساء: ۲۰.
۲۷. رحمن: ۹؛ انعام: ۱۵۲؛ اعراف: ۸، ۹ و هود: ۸۴ و ۸۵؛ قارعه: ۶ و ۸؛ انبیاء: ۴۷؛ مؤمنون: ۱۰۲ و ۱۰۳.
۲۸. انعام: ۱۵۲؛ اعراف: ۸۶؛ یوسف: ۵۹، ۶۳ و ۸۸؛ اسراء: ۳۵؛ شعراء: ۱۸۱؛ هود: ۸۴ و ۸۵.
۲۹. ابراهیم عوض افزوده است: «علاوه بر این‌ها در احادیث بسیاری به مهربانی و رحمت نسبت به حیوانات توصیه شده است ولی چنین مطلبی در قرآن کریم نیست».
۳۰. تکاثر: ۲؛ که در سیاق زیارت قبرها نه اشخاص آمده است.
۳۱. سبأ: ۱۱؛ در وصف زره، هر چند خود لفظ «درع» (زره) در قرآن کریم نیامده است.
۳۲. ظاهراً برخی از مثال‌هایی که در این بخش ذکر شده، مثال‌هایی از تفاوت کاربرد مفرد یا جمع واژگان است که نگارنده آنها را در جدول ۲ در جای مربوط قرار داده است.
۳۳. مثال‌های اخیر در کتاب به خطا در ضمن واژگانی که در قرآن کریم و حدیث سیاق‌های متفاوت و با معانی مختلف به کار رفته ذکر شده که ظاهراً صحیح نیست.
۳۴. مشابه همین تعبیر ولی با کارکردی کاملاً متفاوت عبارت «(س) یأتی (علی الناس) زمان...» است که در روایات حاکی از حوادث پس از وفات پیامبر (ص) بسیار دیده می‌شود. بدیهی است که این نوع کارکرد اصلاً در قرآن کریم وجود ندارد.
۳۵. با اینکه این تعبیر در قرآن کریم بارها از زبان پیامبر (ص) تکرار شده است ولی در حدیث نبوی اثری از آن نیست.
۳۶. به این مجموعه می‌توان آیاتی که مشتمل بر لفظ مخلصین است را نیز اضافه کرد که با تعبیر مشابه «عباد الله المخلصین» تکرار شده‌اند ولی اثری از این تعبیرات در روایات نیست.
۳۷. غالباً این تعبیر در ذکر حوادث روز قیامت به کار رفته است.
۳۸. به گفته نویسنده دو واژه سحر، مبین و عظیم و مشتقات آنها هیچ‌گاه در احادیث با هم به کار نرفته‌اند. بنابراین می‌توان این مثال را هم در بخش واژگان درج کرد.
۳۹. نمونه‌های دیگر از این تعبیر که می‌تواند به بخش قبلی (واژگان) ملحق شود عبارت‌اند از: أهل الأرض، لیلة البدر، بادروا ب...، تبع جنازة، ذو/ذات محرم، خالفوا، صلة رحم، رغم أنف، سلّ السیف، ریاء و سمعة، مسّ طیباً، بین ظهری/ظهرائی/أظهر، بعدد شجر تهامة/عدد الحصى، عذاب القبر، یامعشر، معلق ب/فی، بین عینیة، قبض روح، استقبل القبلة/تبعوا قبلكم، المسيح الدجال.
۴۰. كهف: ۳۹.
۴۱. به عقیده نویسنده، این شبهه که پیامبر (ص) عمداً از این لفظ در قرآن کریم استفاده نکرده تا چنین جلوه کند که قرآن کریم کلام خداست، بی‌معناست. زیرا وقتی کسی به چیزی عادت کرد ناخودآگاه آن را در کلام خود به کار می‌برد. به علاوه پیامبر (ص) می‌توانست ابتدای عبارتی که با «ارجو» آغاز می‌شود فعل «قل» را قرار دهد تا آن اتهام پیش نیاید. بنابراین روشن است که منبع این دو کلام متفاوت است: یکی خاستگاه وحیانی دارد و دیگری کلام نبی است.
۴۲. قصص: ۵۶.
۴۳. بقره: ۲۶۶.
۴۴. انبیاء: ۳۹؛ تکاثر: ۶-۷.
۴۵. نساء: ۵۰.
۴۶. بقره: ۱۸۵.
۴۷. لفظ «عرش» در معنای مجازی تنها ۴ بار در قرآن کریم



- آمده است: یونس: ۳؛ زمر: ۷۵؛ حاقه: ۱۷؛ هود: ۷. ولی شواهد حدیثی آن بسیار زیاد است.
۴۸. هم چنین «ألا» تخصیصیه در قرآن کریم فقط با فعل مضارع به کار رفته است، ولی در احادیث بعد از «ألا» فعل ماضی هم آمده است.
۴۹. نساء: ۱۳۵؛ انعام: ۱۵۲. آن چه در قرآن کریم زیاد به کار رفته است کاربرد «ولو...» بعد از جمله خبری و در مقام تعیین حدّ اقصی است. مثلاً: «اینما تکنونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیة» (نساء: ۷۵). برای نمونه های دیگر، نک: بقره: ۲۲۱، نساء: ۱۲۹، مائده: ۱۰۰، ۱۰۶، انفال: ۸، ۱۹، توبه: ۱۲، ۳۳، یونس: ۴۲، ۴۳، ۸۲، ۹۷، یوسف: ۱۷، ۱۰۳، اسراء: ۸۸، کهف: ۱۰۹، حج: ۷۳، نور: ۳۵، احزاب: ۵۲، فاطر: ۱۸، غافر: ۱۴، صف: ۸، ۹، قیامه: ۱۴-۱۵. در این مورد نیز در روایات گاه به جای «ولو...»، «وإن...» آمده که نمونه قرآنی ندارد.
۵۰. انعام: ۱۴۳-۱۴۴؛ نور: ۵۸؛ واقعه: ۷-۱۱.
۵۱. طارق: ۱۷.
۵۲. قصص: ۲۸.
۵۳. بقره: ۲۰۰.
۵۴. مائده: ۱۰۵.
۵۵. بقره: ۱۸۴.
۵۶. اسراء: ۷۴.
۵۷. حجرات: ۱۱.
۵۸. ابراهیم: ۱۳.
۵۹. نمونه های دیگر: اعراف: ۸۸؛ نحل: ۲۰-۲۱.
۶۰. انعام: ۲۳.
۶۱. اشاره به روایت نبوی: «من کان حالفاً فلیحلف بالله أو فلیصمت» یا «من حلف بغير الله فقد كفر/أشرك». ۶۲ ص: ۸۲.
- ۶۳ برای نمونه نک. بقره: ۱۴۲، ۲۰۴، ۲۰۷؛ زخرف: ۳۱؛ توبه: ۴۰؛ مائده: ۲۷؛ اعراف: ۱۶۳، ۱۷۵؛ یس: ۲؛ غافر: ۳۸؛ منافقون: ۸؛ انسان: ۸؛ عبس: ۱-۲.
- ۶۴ مائده: ۲۷؛ اعراف: ۱۷۵؛ یونس: ۷۱.
- ۶۵ کهف: ۳۲؛ یس: ۱۳.
- ۶۶ طه: ۹؛ ذاریات: ۲۴؛ نازعات: ۱۵؛ ص: ۲۱.
- ۶۷ توبه: ۷۰؛ ابراهیم: ۹؛ تعاین: ۵.
- ۶۸ بقره: ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۸؛ فجر: ۶؛ فیل: ۱.
- ۶۹ احقاف: ۲۱؛ مریم: ۱۶، ۵۴.
- ۷۰ کهف: ۸۳؛ طه: ۱۰۵.
۷۱. اعراف: ۱۶۳؛ اسراء: ۱۰۱؛ معارج: ۱.
۷۲. بقره: ۳۰، ۱۲۴؛ آل عمران: ۳۵؛ مائده: ۱۱۰؛ کهف: ۶۰؛ نمل: ۷. گاهی «ذ» در مراحل مهم قصه (مانند قصه بنی اسرائیل: بقره: ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۷۳، ۸۳، ۹۳ و داستان ابراهیم و اسماعیل: بقره: ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷) و گاه در برخی از بخش های قصه (مانند داستان بنی اسرائیل در سوره مبارکه اعراف: ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲) تکرار می شود.
۷۳. مانند: یوسف: ۳؛ کهف: ۱۳؛ هود: ۱۲۰.
۷۴. مانند: آل عمران: ۴۴؛ قصص: ۴۴، ۴۶.
۷۵. مانند: طه: ۸۰-۸۲.
۷۶. مانند: لقمان: ۱۳-۱۴.
۷۷. مثلاً: در داستان زکریا و یحیی در سوره مبارکه مریم.
۷۸. مانند: آل عمران: ۱۹۱؛ هود: ۳، ۵۷؛ حج: ۱۹-۲۲؛ نمل: ۱۰، ۳۰-۳۱؛ سبأ: ۱۵؛ احقاف: ۳۵.
۷۹. چنانکه ایوتسو در کتاب خدا و انسان در قرآن و مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن از آن به «جهان بینی زبانی» تعبیر کرده و مبتنی بر آن نظریه، زبان شناسی قرآنی خود را پی ریزی نموده است.